



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۳ آذر ۱۳۹۹

مصادف با: ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مسئله ۲۲- مستثنیات حرمت نظر و لمس - ادله استثناء - ادله عامه - دلیل اول: روایات اضطرار -

اشکال محقق خوبی

جلسه: ۵۱

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله استثناء

بعد از بیان اقوال و انظار درباره مستثنیات از حرمت نظر و لمس، و همچنین دسته‌بندی دیدگاه‌ها، نوبت به بررسی مستندات و ادله مستثنیات از حرمت نظر و لمس می‌رسد. عرض شد عناوینی که در کلمات فقها ذکر شده، مختلف است؛ بعضی به یک عنوان اکتفا کرده‌اند؛ برخی دو عنوان و بعضی بیشتر ذکر کرده‌اند. در عین حال برخی یک ملاک کلی ارائه داده‌اند و بقیه را مثال و مصداق برای آن دانسته‌اند. به هر حال تفاوت انظار را ملاحظه فرمودید. حالا می‌خواهیم ببینیم ادله چه اقتضایی دارد. مقام معالجه و مقام ضرورت که در کلام ما تن آمده، اینها به چه دلیل استثناء شده‌اند؟ چند دلیل برای استثناء ذکر شده است.

ادله عامه

دلیل اول: روایات اضطرار

برخی از روایات دلالت می‌کند بر حلیت هر حرامی عند الضرورة و الاضطرار. اینها روایات عامه‌ای است که در این مقام مورد استناد قرار گرفته است، حتی برای معالجه؛ دلیلی که ذکر می‌کنیم برای خصوص معالجه نیست، بلکه به طور کلی می‌خواهیم ببینیم ادله چه اقتضایی دارد. وقتی سخن از ضرورت و اضطرار پیش می‌آید، طبیعتاً یکی از مستثنیات، مقام ضرورت می‌شود. با توجه به آنچه که امام در متن تحریر فرموده، در واقع به یک معنا می‌توانیم بگوییم این استثناء در مقام معالجه هم کأن از باب ضرورت و اضطرار است. یک محدوده بسیار قلیلی برای معالجه ذکر می‌شود؛ چون شرط می‌گذارد و می‌فرماید: «إذا لم یمكن بالمماثل کمعرفة النبض إذا لم تمکن بآلة نحو الدرجة و غیرها». مقام معالجه را مشروط می‌کند به نبودن مماثل و نبودن ابزاری که به سبب آن بتوان مثلاً دمای بدن را اندازه‌گیری کرد، و نبودن واسطه‌ای که بتواند به طبیب کمک کند و در این صورت می‌گوید نظر و لمس جایز است. در مورد نظر و لمس هم می‌گوید اگر هر کدام از آنها به تنهایی کافی بود، نمی‌تواند تعدی به دیگری کند. در ذیل عبارت هم امام (ره) دارد: «و إذا اقتضت الضرورة أو توقف العلاج علی النظر دون اللمس أو العکس اقتصر علی ما اضطر الیه». علاج اگر متوقف بر نظر دون اللمس باشد، به همان اکتفا کند. با اینکه تلاش می‌کند بین مقام ضرورت و مقام علاج فرق بگذارند، اما شروطی که اینجا برای مقام معالجه ذکر کرده‌اند، استثنای مقام معالجه را هم به ضرورت منحصر می‌کند؛ و الا اگر ضرورت نباشد، ظاهرش این است که در مقام معالجه هم نظر و لمس استثناء نشده است.

سؤال:

استاد: عنوان علاج محقق است و می‌خواهد علاج کند، منتهی امر دایر است بین طبیب مماثل و غیر مماثل؛ می‌گوید تا زمانی که مماثل هست، نوبت به غیر مماثل نمی‌رسد. ... می‌خواهم عرض کنم که به نظر ایشان علاج هم در صورتی استثناء شده که مماثل

نباشد یا آلت نباشد.

به هر حال یک سری روایات دلالت می‌کند بر حلیت هر چیزی که انسان به آن اضطراب پیدا کند یا ضرورت داشته باشد. چند روایت اینجا ذکر شده که باید اینها را بیان کنیم و بعد تقریب استدلال به آنها را بگوییم و بعد اشکالاتی که به این روایات شده را بررسی کنیم.

روایت اول: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْمَرِيضِ هَلْ تُمْسِكُ لَهُ الْمَرْأَةُ شَيْئاً فَيَسْجُدُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرّاً لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُهَا وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»^۱. در این روایت سؤال می‌شود آیا کسی که مریض است می‌تواند زن یک چیزی را برای او نگه دارد و او بر آن سجده کند؟ یعنی در یک شرایطی قرار گرفته که نمی‌تواند به سجده برود. امام (ع) می‌فرمود: نه، مگر اینکه مضطر باشد و نزد او غیر این مرأه هیچ کسی نباشد. بعد در ادامه می‌فرماید: از چیزهایی که خداوند حرام کرده نیست مگر اینکه برای مضطر حلال شده است.

براساس این روایت ضرورت و اضطراب - با تسامح - ملاک جواز نظر و لمس است؛ نه تنها جواز نظر و لمس، بلکه هر چیزی که خدا حرام کرده، در مقام ضرورت و اضطراب جایز می‌شود و مما حرم الله حرمة النظر و اللمس.

سؤال:

استاد: استثنا در واقع به واسطه ضرورت و اضطراب است. هرکجا چیزی حرام باشد، در مقام ضرورت و اضطراب جایز می‌شود. اگر بخواهیم معالجه را به عنوان یکی از مستثنیات بشماریم، باید عنوان ضرورت و اضطراب بر آن صدق کند. چون برای معالجه دو فرض می‌توان تصویر کرد؛ یکی معالجه ضروری و اضطرابی، یعنی معالجه را یک مصداقی از ضرورت و اضطراب بدانیم؛ یکی هم معالجه غیر ضروری و غیر اضطرابی. آنچه با این روایت ثابت می‌شود، قهراً قسم اول است؛ اما اگر معالجه ضروری و اضطرابی نباشد، این دلیل استثنائش ثابت نمی‌شود. البته منحصر در معالجه هم نیست.

سؤال:

استاد: آن اشکالی است که مرحوم آقای خوبی مطرح کرده‌اند و در ادامه خواهیم گفت که در استدلال به این روایات مطرح شده و پاسخ خواهیم داد.

تکلیف این روایت از نظر دلالت روشن است. اما از نظر سند، صاحب جواهر به نوعی درباره این روایت تعبیر کرده که مشعر به تردید اوست؛ تعبیر ایشان چنین است: «خبر ابی بصیر»^۲. در این روایت نسبت به یکی دو نفر جای اشکال و بحث هست. یکی درباره فضاله است که مشترک بین چند نفر است، لکن علی الظاهر منظور از فضاله، فضاله بن ایوب ازدی است؛ چون حسین بن سعید از او روایت نقل کرده و از آنجا که حسین بن سعید کثیر الروایة است، لذا می‌توانیم بگوییم فضاله ثقه است. دومین مورد، حسین است که این هم مشترک بین جمع زیادی است و این یک جهتی است که تا حدودی اشکال را در مورد این روایت حفظ می‌کند.

۱. تهذیب، ج ۳، ص ۱۷۷، ح ۳۹۷؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۸۳، باب ۱ از ابواب قیام، ح ۷.

۲. جواهر (چاپ قدیم)، ج ۹، ص ۲۷۰.

روایت دوم: «بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي عَيْنَيْهِ الْمَاءُ فَيُنْتَزِعُ الْمَاءَ مِنْهَا فَيَسْتَلْقِي عَلَى ظَهْرِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ فَيَمْتَنِعُ مِنَ الصَّلَاةِ الْأَيَّامَ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ».^۳ همین روایت را شیخ صدوق از سماعة بن مهران از امام صادق (ع) نقل کرده است.^۴ می‌گوید از امام صادق (ع) در مورد کسی سؤال کردم که چشمش آب آورده؛ این آب‌ها از چشم او کشیده شد و این شخص برای مدت طولانی - حدود چهل روز یا کمتر یا بیشتر - باید به پشت می‌خوابید؛ یعنی سرش را نباید خم می‌کرد و نمی‌توانست به سجده برود. امام (ع) فرمود: اشکالی ندارد؛ هیچ چیزی نیست که خدا آن را حرام کرده الا اینکه آن را برای مضطر حلال کرده است. ذیل این روایت که کبری را بیان کرده، به وضوح بر این مدعا دلالت دارد. سند این روایت هم سند خوبی است؛ هم آن نقلی که شیخ صدوق دارد و هم آنچه که در تهذیب آمده، در هر دو سندش اجمالش خوب است. البته در متن من لایحضره الفقیه به جای کلمه «الأيام»، «إلا إيماء» آمده است. پس دلالت این روایت روشن است و سند آن هم خوب است. روایات با این مضمون بسیار است که خداوند تبارک و تعالی همه آنچه را که حرام کرده، در هنگام ضرورت جایز دانسته است. البته در این روایات تعبیر اضطرار ذکر شده است، «لمن اضطر اليه»؛ از این معلوم است عنوان اضطرار موضوعیت دارد.

دلیل دوم: روایت استناد صاحب جواهر

روایت دیگری را صاحب جواهر نقل کرده که بعضاً مورد اشکال قرار گرفته است. روایت این است: «مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَالَلَهُ أَوْلَى بِالْعُذْرِ»؛^۵ آنچه که خداوند بر آن غالب شود، خود خدا اولی است به عذر. طبیعتاً منظور از غلبه همان مسأله ضرورت و اضطرار است؛ مثلاً کسی که مریض شود و نتواند نماز بخواند و مرض بر او غلبه کند، پس طبیعتاً خود خدا هم اولی به این است که عذر او را بپذیرد. این غلبه، غلبه در مرض است یا غلبه در هر چیزی. اگر کسی مغلوب یک شرایطی شود، عذر دارد و حکم حرمت شامل او نمی‌شود. کسی که مریض شود، مغلوب یک شرایطی است و دیگر برای او چیزهایی که حرام بوده حلال می‌شود.

اشکال: این روایت را صاحب جواهر ذکر کرده اما برخی به خصوص در مورد این روایت اشکال کرده‌اند که اساساً این روایت ارتباطی به مسأله اضطرار ندارد، بلکه مربوط به صورت سلب اختیار از انسان است؛ مثل معمی علیه، کسی که به حالت اغماء می‌رود طبیعتاً مغلوب شرایطی است که برای او پیش آمده است. لذا اگر نماز از او فوت شود، این شخص عذر دارد. پس این ربطی به اضطرار ندارد.

پاسخ: اطلاق این کلام شامل اضطرار هم می‌شود. ما غلب الله علیه یعنی آنچه که خدا بر او غلبه کرده، درست است که یک فرضش آنجایی است که اختیار از انسان سلب شود؛ ولی حتماً شامل صورت اضطرار هم می‌شود. مثل کسی که مریض می‌شود و اگر خودش را معالجه نکند هلاک می‌شود، ... «مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَالَلَهُ أَوْلَى بِالْعُذْرِ» یعنی شرایطی برای کسی بیاید، چه این شخص مریض شود، بالاخره برای معالجه اضطرار پیدا کرده است. درست است در این شرایط نباید مرتکب حرام شود، اما چون در این شرایط قرار گرفته و مصداق ما غلب الله علیه است، پس فالله أولى بالعدر. یا در غیر صورت بیماری و علاج؛ مثلاً

۳. تهذیب، ج ۳، ص ۳۰۶، ح ۹۴۵.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۰۳۵.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۱۰۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۵۹، باب ۳ از ابواب قضاء الصلوات، ح ۳.

کسی اضطراب پیدا کرده که شرب خمر کند؛ کسی که در شرایط خاص و در بیابان گیر افتاده و هیچ مایعی برای رفع تشنگی او نیست و دارد هلاک می‌شود، ما غلب الله علیه است. لذا دلیلی ندارد که ما این روایت را اختصاص دهیم به صورت سلب اختیار و بگوئیم شامل فرض اضطراب نمی‌شود. بیماری و در شرف موت بودن و اغماء هم مصداق ما غلب الله علیه است؛ این علت می‌شود برای اینکه نماز نخواند. چون اغماء پیدا کرده نمی‌تواند نماز بخواند. اغماء، بیماری، تشنگی فراوان در بیابان به حدی که در شرف موت است، اینها همه مصداق ما غلب الله علیه است. کسی که در این شرایط قرار می‌گیرد، اضطراب پیدا می‌کند؛ چون به هر حال در شرایطی است که گیر افتاده و این هم ما غلب الله علیه است. ... ما غلب الله علیه یعنی آنچه که خدا بر او غلبه کرده؛ این مغلوب است؛ یعنی چاره ندارد. این یک وقت به این معناست که اختیار ندارد و یک وقت به این معناست که در بیابان گیر کرده و چاره ندارد؛ اینها همه مصداق ما غلب الله علیه است.

سؤال:

استاد: صاحب جواهر اینجا برای جواز نظر و لمس در مقام ضرورت به این روایت استناد کرده است. ... وی این روایت را همین جا ذیل عبارت مرحوم محقق آورده که در جلسه قبل خواندیم. می‌گوید «و یجوز عند الضرورة»، در توضیح عبارت محقق، صاحب جواهر اشاره می‌کند به آن دو روایت. لذا صاحب جواهر یکی از ادله جواز نظر و لمس را این روایت قرار داده است. آن روایت درست است که در مورد مغمی علیه است، ولی این به منزله کبری است؛ مثل روایت قبل که مثلاً در مورد مرضی است که چشمش اینطور شده و امام (ع) فرموده هرکسی که اضطراب پیدا کند، فاحل الله علیه. اینجا هم کأن به منزله کبری است و امام (ع) فرموده «مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْعُدْرِ». این چه فرقی می‌کند با آن کسی که اضطراب پیدا کرده است؟ اینجا هم همین طور است. در همان موارد هم که بحث اضطراب پیش آمده و آن کبری ذکر شده، موردش یک مورد خاص است؛ مثلاً برای مرضی است که مشکلی پیدا کرده است. اما ذیلش این کبری ذکر شده است. اینجا هم در واقع اگر صاحب جواهر به این روایت برای جواز نظر و لمس استناد کرده، از این باب است که یک کبری کلی در ذیل این روایت ذکر شده است.

پس این روایات به طور کلی دلالت می‌کند بر حلیت و جواز نظر و لمس در مقام ضرورت و اضطراب؛ با اینکه نظر و لمس حرام است، اما این روایات دلالت بر جواز می‌کند.

بررسی دلیل اول

اشکال محقق خوبی

اینجا مرحوم آقای خوبی یک اشکالی مطرح کرده‌اند که به استناد آن می‌خواهد بگوید که این روایات قابل استناد نیست. ایشان می‌گویند این روایات حرمت را بالنسبة الی شخص المضطر برمی‌دارد. یعنی کسی که بیمار است، برای حفظ نفس خودش از هلاکت، ناچار است به طبیب رجوع کند و خودش را معالجه کند. چون اضطراب دارد، پس این مجوز مراجعه او به طبیب می‌شود و منع و حرمتی که نسبت به او بود، برداشته می‌شود. اما از ناحیه طبیب که اضطراب نیست؛ طبیب مضطر به معالجه او نیست، لذا حرمت نظر و لمس برای طبیب باقی است. برای زن کشف بدن جایز است، مثلاً دست و پایش را آشکار کند برای اینکه طبیب او را ببیند و لمس کند و معالجه کند؛ اما برای طبیب چطور؟ ادله اضطراب فقط برای کسی که مضطر است این مجوز را صادر می‌کند، اما طبیب که مضطر به معالجه او نیست. بله، اگر یک صورتی را فرض کنیم که ضرری متوجه طبیب شود در

صورت عدم معالجه، یعنی طیب به نوعی اضطرار به معالجه پیدا کند، آنجا بحثی نیست. اضطرار هم باید نسبت به مریض و هم نسبت به طیب باشد تا جواز نظر و لمس برای طیب ثابت است و الا برای طیب ثابت نمی‌شود

إن قلت: اینجا ایشان یک اشکالی را مطرح کرده و خود ایشان آن را پاسخ می‌دهد. می‌گوید ممکن است کسی بپرسد شما قبلاً گفتید بین جواز ابداء و جواز نظر ملازمه وجود دارد؛ یعنی اگر برای زن ابداء و آشکار کردن وجه و کفین جایز باشد، پس نظر به آن هم جایز است. حال شما که قائل به ملازمه بین جواز ابداء و آشکار کردن و اظهار، و جواز نظر شدید. چرا اینجا قائل به این ملازمه نمی‌شوید؟ اینجا هم بگویید بین جواز کشف المرأة فی مقابل الطیب عن بدنها با جواز النظر و اللمس من ناحية الطیب، ملازمه وجود دارد؛ چرا اینجا این حرف را نمی‌زنید؟ مگر می‌شود اینجا از یک طرف بگوییم جایز است زن بدنش را در مقابل پزشک حفظ نکند و ساتر نداشته باشد، اما در عین حال برای طیب نگاه کردن و لمس کردن جایز نباشد. ما الفرق بین این دو صورت؟

قلت: ایشان می‌فرماید آنچه که در آنجا گفتیم، مربوط به جواز ابداء بود که بالحکم الاولی ثابت شده بود. اما اینجا جواز الکشف برای زن بالعنوان الثانوی ثابت شده و این عناوین آن حکم را برمی‌دارد؛ اما نسبت به غیرش این چنین نیست. این روایات می‌گویند آن چیزهایی که حرام بوده، خدا بر مضطر حلال کرده است. پس عنوان مضطر باید محقق شود و آنگاه حکم بیاید. الان اینجا این زن مضطر است ولی طیب مضطر نیست. پس فرق بین اینجا و آن مطلبی که در گذشته گفتیم این است که آنجا جواز ابداء به عنوان اولی برای زن ثابت شده، لذا گفتیم ملازمه دارد با جواز النظر. ولی چون اینجا برخلاف قاعده و به عنوان ثانوی جواز الکشف برای زن ثابت شده، چون خودش مضطر است، این جواز الکشف برایش ثابت است. اما چون طیب مضطر نیست، حکم برای او ثابت نیست. این فرمایش مرحوم آقای خوئی در اشکال به استدلال به این روایات است.^۶

این استدلال را ملاحظه فرمودید و اشکال آن هم بیان شد؛ باید ببینیم این اشکال وارد است یا نه.

«والحمد لله رب العالمین»